

موانع معرفتی بوم اندیشی توسعه در ایران

موسی عنبری*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۳۱

چکیده

در ایران با وجود این که با منطق اسلامی به مقابله با مبانی نظریه پردازی غربی رفته‌ایم، اما در حرکت از فهم مبانی مفهومی به مبانی فرآیندی و زمینه‌ای توفیق اندک داشته‌ایم. مطالعه توسعه، بافت محور، تاریخی و تجربه‌ای، تفسیری و هویتی است اما در رویکردهای علمی ما، عمدتاً به شاخص‌های صوری و منفرد اعم از مبانی، عوامل و کارگزاران توجه کرده‌ایم، نه فرآیندهای کلان جامعه‌شناختی آن. در بینش توسعه، تمرکز بر مفاهیم و عوامل، نوعی نارسایی روشی قلمداد می‌شود. ما در بعد معنوی، واقعیت توسعه را مسئله پنداشته‌ایم تا راه‌حل. بنابراین فرض ناسازگاری را بزرگ کرده‌ایم. اما در بعد مادی با فرض مطلوبیت تکنیک و خنثی بودگی آن از ارزش، به استقبال آن رفته‌ایم. در نتیجه این رویارویی‌ها، در پذیرش و همسویی با توسعه و ابعاد آن، پیوسته گرفتار دو رویکرد متفاوت و به تعبیر ما نوعی قطب عرفان-تکنیک شده‌ایم که در آن بوم‌گرایی مطرود بوده است. این قطب در همبستگی با سیاست، به سرعت جای

نظریه و بینش توسعه‌نشسته و علم اجتماعی فرهنگی را از صحنه خارج کرده است. خصیصه بارز هر دو رویکرد، تاریخ‌گریزی، هویت‌گریزی و جمع‌گریزی (تفرد) است که در دعوای اصلی با نظریه‌پردازی غربی، معمولاً مدافع سازوکارهای اصلی توسعه غربی (یعنی جدایی‌های توسعه‌ساز) بوده‌اند. در این مقاله از ساز و کارهای اصلی توسعه و تحول اجتماعی سخن می‌گوییم و از مواضع اسلامی و ایرانی‌مان در مقابل آن پرسش می‌کنیم. در پایان، الگوی و اجزای اصلی توسعه بوم اندیش به‌عنوان رویکردی جدید به توسعه بیان می‌شود.

مفاهیم کلیدی: توسعه، بوم اندیشی، الگوی بومی توسعه، قطب عرفان -

تکنیک، هویت، موانع معرفتی.

مقدمه

با وجود انتقادات از تجربه توسعه در ملل پیشرفته، هنوز الگو یا مدل بدیل شناخته شده‌ای که بتواند به نحوی کارآمد خواسته‌ها و برنامه‌های توسعه در کشورهای غیراروپایی را به پیش ببرد، مورد وفاق نیست. این وضعیت، ادبیات اخیر توسعه را به چند دسته‌دستگی و تفرق کشانده است. در این شرایط ابهام، کشورهای در حال توسعه دو احساس به خود گرفته‌اند، یکی احساس امید و علاقه برای غالب کردن الگوهای بومی، فرهنگی و منطقه‌ای خود بر روند توسعه و دوم احساس ناامیدی از یافتن راه‌حل کوتاه‌مدت و کارآمد برای انبوه مشکلات فعلی خود است. در هر صورت، کشورهای جهان سوم دریافته‌اند که رشد بی‌ارتباط با فرهنگ، توسعه آفرین نیست و رشد تقلیدی که به تکرار تجربه مدرنیزاسیون کشورهای غربی می‌پردازد جز به بهای نابرابری و بی‌عدالتی شدید اجتماعی تحقق نمی‌پذیرد.

حال پرسش این است که آیا می‌توان با طرح شکاف و خلأهای موجود در ادبیات توسعه، مسیری پویا، بوم مدار و قانع‌کننده برای توسعه کشورهای متقاضی

پیشنهاد کرد؟ آیا در شرایطی که حتی عام‌ترین اندیشه توسعه که همان مبانی عقلانی و جهانشمول اقتصادی نتوانسته اقناع اجتماعی و اخلاقی ایجاد کند می‌توان بر اندیشه فرهنگی و بومی توسعه تکیه کرد؟ به‌طور قطع، به دلیل غلبه نسبی اندیشی بر بازار کنونی توسعه، جستجوی یک مسیر رضایت‌بخش و مستدام دشوار است.

از دید بسیاری از متخصصان تکنوکرات و لیبرال توسعه، دانش‌های بومی و ظرفیت‌های محلی و فرهنگی، عنصری تزئینی و مختص به قشر ویژه است، که تمرکز بر آن غیرعقلانی است و فقط باید همت‌های داوطلبانه و بی‌هزینه را در این زمینه مصروف و مشغول داشت. خلاصه این‌که هویت و بوم و فرهنگ، موضوعاتی تاریخی و زیباشناختی هستند که کاملاً روبنایی وابسته به جوانب سخت افزاری توسعه هستند و نمی‌توانند مبنای توسعه شوند. این مهم‌ترین پیش‌فرض مرسوم در ادبیات توسعه تاکنون بوده است. خشونت و صلابت توسعه مادی انگار غربی آن‌چنان بوده است که بوم‌گرایی و محلی‌خواهی در توسعه، نوعی افراطی‌گری جدید خوانده شده است. در اثر اندیشه توسعه، آن‌قدر زیاد شده است که هرگونه تفکر به اندیشه غیر الگوی رایج توسعه نوعی اتلاف وقت و تعطیلی مسیر قلمداد می‌شود. به همین دلیل هر وقت از بوم‌گرایی و هویت‌خواهی در برنامه‌ها و کردارهای و پروژه‌های توسعه یاد می‌شود در دام الزامات بودجه‌ای و ردیف‌های تصویری و ضرورت‌های انتفاعی و... گرفتار می‌آید. همین بوم‌گریزی و غفلت از نیازمحوری محلی و آرمان‌شناسی فرهنگی در گفتمان توسعه باعث شده است همه پیشنهادها و ایده‌های تکامل‌گرایانه کشورها از جمله ایده پیشرفت و جامعه سالم مغلوب اسطوره توسعه شوند. اما باید به‌خوبی بدانیم کلیه مدل‌های توسعه اگر بدون توجه به هستی‌شناسی فرهنگی و محلی مردم و معرفت‌شناسی دینی و آیینی ساخته شوند، عمر کوتاهی خواهند داشت.

بومی‌گرایی در توسعه ایرانی در دایره تناقضاتی گرفتار است که باید با طرح الگوی بومی پیشرفت از آن‌ها رهایی یابد: از جمله این تناقضات، سردرگمی در به رسمیت شناختن جایگاه و شأن بوم‌گرایی و هویت‌خواهی در برنامه‌های توسعه در

سطح ملی و بین‌المللی از یک سو همزمان ابتلای به ادبیات تکنوکراسی و توسل به فرمول‌های عقلانی و تحصیلی علم اقتصاد و علوم فنی از سوی دیگر است. تا زمانی که باور نکنیم طرح مسئله توسعه، بدون توجه به ملاحظات هویتی، بومی و فرهنگی، توهمی بیش نیست، در مسیر تدوین الگوی بومی توسعه در ایران گام نگذاشته‌ایم. در این مقاله، ضمن تأکید بر فرآیندهای کلان و عام توسعه، مهم‌ترین پیش‌نیازهای طرح الگوی بومی پیشرفت و توسعه در کشور بیان می‌شوند.

مبانی نظری

تاریخ توسعه با خود عجایب و درس‌های عبرت‌آمیز دارد. بعد از جنگ جهانی دوم سه دسته کشورهای پیروز در جنگ و کشورهای آسیب‌دیده و همچنین ملت‌های جهان سوم تازه استقلال‌یافته، هریک به‌نوعی خواستار ترویج مفهوم و ادبیات توسعه شدند. در این زمان از سوی نظریه‌پردازان راهبردهای متفاوتی مطرح شد و برنامه‌های بسیاری با هزینه‌های بسیار اجرا شد اما در بلندمدت وضع بسیاری از کشورها تفاوت محسوسی پیدا نکرد. در این فرآیند سه عامل، نقش محوری داشتند:

- ۱- تقسیم سیاسی و ایدئولوژیک جهان به دو بلوک شرق و غرب؛
- ۲- سکوت و بهت کشورهای استعماری در برابر استقلال مستعمرات خود؛
- ۳- فقر و نابسامانی سیاسی و اقتصادی و معضل انتخاب مسیر رشد در ملل تازه استقلال‌یافته.

در این شرایط، راهبردهای مطرح‌شده برای توسعه، به‌سرعت به کار گرفته می‌شد و کشورهای درحال توسعه به آزمایشگاهی برای اجرای این راهبردها تبدیل‌شده بودند. در دهه ۵۰ و ۶۰، تأکید اصلی برنامه‌ها برافزایش رشد، درآمد ملی و درآمد سرانه قرار داشت. اما نتایج این سیاست‌های اقتصادی، مشکلات اقتصادی و اجتماعی را کاهش نداد. در دهه ۱۹۷۰، با تأکید بر نیازهای اولیه و ضروری زندگی، راهبردهای توسعه با

هدف ترفیع جایگاه گروه‌های کم‌درآمد بر موضوعات تغذیه، بهداشت، آموزش و پرورش و مسکن و... متمرکز شد. در دهه بعد، ادبیات متفاوت و حتی متعارضی در عالم توسعه پا گرفت که با وجود تمرکز نوین بر مباحث لیبرال اقتصاد توسعه، انتقادات فرهنگی و اجتماعی قابل تأملی را نیز دامن زد. مباحث جدید فراتر از مرزهای اروپایی شد و در کشورهای جهان سوم مورد اقبال بیشتری قرار گرفت. این مسیر در دهه ۱۹۹۰، تقویت شد و تقاضاهای علمی مهمی برای عبور از گفتمان مسلط توسعه مطرح شد. مهم‌ترین عناصر این گذار مهم، بوم‌گرایی، پایداری، مردم‌گرایی، فرهنگ خواهی، غرب‌ستیزی و... است. در همین دهه است که کشورهای در حال توسعه با اعلام پایان عصر تقلید بی‌چون وچرا، به دنبال مدلی بومی برای توسعه خود برآمدند.

حال پرسش این است که چرا این انتقال‌ها و تحولات در تاریخ توسعه رخ داده‌اند. دلایل بسیار است، اما، ما در این مقاله دلیل ویژه‌ای را برجسته می‌کنیم تا با آن خلأی برای طرح بوم‌اندیشی در توسعه پیدا کنیم.

توسعه: دین جدایی‌ها

واقعیت این است که توسعه در معنای وسیع و تمدنی آن، با مشارکت همه ملل، با منطق نیکی‌ها شروع شد، اما از جایی به تضاد نیکی‌ها دامن زده است. توسعه با آرمان صلح و خوبی‌ها شروع شده است اما با تضادها و جنگ‌ها و... همراه بوده است و امروزه با بحران‌ها زندگی می‌کند. چرا چنین اتفاقی افتاده است؟ چه عاملی باعث شده است که توسعه که روزی برای راهبری مثبت انرژی‌ها و سرمایه‌های جامعه حرکت می‌کرد، امروزه خود راهبری منفی تلقی شده است؟ آیا می‌توان نقطه انحرافی معین کرد؟ چه عواملی بر شکل‌گیری نقطه انحراف مؤثر بوده‌اند؟ آیا توسعه ابتدا قطعیت‌انگار بوده و امروز نسبییت‌خواه؟ آیا این انحراف از فروغ‌تیدگی ناموزون در عام‌گرایی یا ویژه‌گرایی آن برخاسته است؟ آیا این انحراف وابسته به تحول و یا انحراف در

دانش و علم توسعه نبوده است؟ آیا دلیل انحراف، مقتضای حرکت آن در ارتباط با محیط و فضا نیست؟

شناسایی مشکل و پاسخ به آن دشوار است چون بخشی از تشریح پاسخ، به باور و علاقه و استدلال محقق باز می‌گردد و ممکن است برای دیگران قانع‌کننده نباشد. اما به هر صورت گریزی نیست و باید در حد علاقه و توان در این زمینه کوشید.

زمینه‌سازی مقدمات توسعه در دنیا، با تعاون و همراهی همه کشورها آغاز شد، تجارب تمدنی دنیای شرق، گواه حضور و سهم این دنیا در فراهم ساختن بنیان‌های توسعه غربی است. یعنی دنیای شرق چه در نقش فاعل (ابزارسازی و تولید دانش) و چه در نقش منفعل (مستعمره و ارائه منابع)، به‌شتاب توسعه در بخش دیگری از دنیا یعنی دنیای اروپایی کمک کرده است. از اواسط قرن نوزدهم است که جهان غرب در مسیر تحول سرعت گرفت و پیش افتاد و همه را به تعقیب مسیر خود با نام «توسعه» سفارش کرد. قاعدتاً نطفه انحراف از همین زمان بسته می‌شود و با همکاری عمده کشورها، این نطفه به جنینی بالغ می‌شود که دیگر باید او را محترم انگاشت.

این نطفه، محصول رقابت و تکنیک‌گرایی غربی بوده است. بهتر است بگوییم که این نطفه، محصول افسون جدید زندگی مدرن یعنی قطب‌عرفان-تکنیک بر زندگی غربی است. عرفان-با تعریف ویژه خودش- اوج تفکر معنوی توسعه غربی بوده است که ادبیات مثالی و خیالی فلسفی غربی حول آن بسط یافته است. تکنیک نیز آخرین مرحله تفکر عقلانی و اقتصادی توسعه است. نقطه مشترک هر دو توجه و تمرکز بر فردیت و جزئیت است. به بیان تفصیلی‌تر، هر دو حافظه کوتاه‌مدت دارند، علاقه دارند که در حال زندگی کنند و به تاریخ بدگمان هستند، علاقه‌ای به خاطره ندارند، میلی به جمع و جمع‌گرایی ندارند. اومانیزم غربی محصول همین عرفان توسعه‌ای غربی است که به شکل ظریف و لطیفی با تکنولوژی مدرن همبسته و همبستر شدند. گاهی نقش تکنیک و نهایتاً تکنولوژی در مبناسازی و عرفان‌سازی جدید بیشتر

بوده است و بخش مهمی از تفرد و تخصص زندگی جدید از افسون تکنیک برخاسته است.

غرب با طرح موضوع سود بیشتر، عقلانیت سیاسی و اقتصادی، منطق تقسیم و دسته‌بندی‌های سنتی از حوزه‌های زندگی کاملاً به هم ریخت و تکنیک نوین مدیریت جامعه را نیز خلق کرد. این تکنیک با نام‌های گوناگون، «تمایز»، «تخصص»، «تفکیک عناصر ساختی» و... در اذهان جا باز کرد. این تکنیک در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی‌تر با نام‌های ارزشی‌تری مانند سکولاریسم معنا شد. اگر تکنیک تمایز و تخصص را کانون و مغز توسعه قلمداد کنیم به آسانی می‌توانیم بگوییم الگوی جامعه‌شناختی توسعه، منطق جدایی و تفکیک است. در توسعه اصالت با جدایی‌ها و تفردهای تحصیلی است، یعنی جدایی‌هایی که صرفه مادی، کالبدی و جسمی بیافریند. توسعه صرفه‌های پایدار را در فردگرایی می‌بیند. در واقع اصالت فرد، همان فرض صرفه‌گرایی رقابتی مبتنی بر جدایی و تفکیک است. به واقع فردگرایی ایدئولوژی توسعه مدرن است.^۱ گفتارها و تأکیدات موسی غنی نژاد (۱۳۸۴) درست است که «توسعه با هیچ‌گونه ایدئولوژی جمعی سازگار نیست حتی با ایدئولوژی توسعه». ایدئولوژی توسعه تکروی و رقابت دیکته شده قاعده‌مند است که البته بسیار محتمل است که در ارتباط با شرایط و مقتضیات قدرت به‌نوعی تکروی فرا قاعده‌ای تبدیل شود. اگر بخواهیم با تعابیر لطیف‌تر و اداری‌تر بگوییم، توسعه همان منطق عقلانیت نظم‌گذار و ترتیب‌جوست که کارایی و بهره‌را در تنظیم و تفکیک جستجو می‌کند. پس نوعی عقلانیت تکنیک پرست است که عامل

۱- برخلاف برخی دسته‌بندی‌ها، مانند دسته‌بندی محمود سریع القلم (۱۳۷۶)، این ایدئولوژی وجه مثبت و منفی ندارد، چون توسعه فردگرایی - آنهم مثبت - را می‌خواهد و شکل منفی متصور برای آن، دیگر فردگرایی خوانده نمی‌شود. روی دوم سکه فردگرایی، جمع‌گرایی سنتی است، فردگرایی مسبوق به فلسفه تخصص و تمایز است نه خواست افراد. پس فردگرایی فقط یک وجه دارد و آنهم برای توسعه مثبت است. تکروی و خودمداری شق منفی فردگرایی نیستند، زیرا از منطق فردگرایی وابسته به تمایز دور هستند.

هر نوع رشد و پیشرفتی را در تخصص و تمایز می‌یابد. عرفان لیبرال و تفردآفرین نیز در این فرآیند تنیده شده است و خود در این تفکیک و جدایی سهیم است.

فرآیندهای کلان توسعه نیز همگان نوعی جدایی آفرینی میان ساحت‌ها و جوه حیات جمعی انسان‌ها را دامن زده‌اند که به اختصار به آن‌ها اشاره می‌کنیم. در واقع مهم‌ترین فرآیندهای کلان و جامعه‌شناختی توسعه‌ساز در دنیا- که محصول چند جدایی مفروض ذهنی و عینی بوده‌اند- به‌قرار زیر بوده‌اند:

۱- **جدایی کار از سرمایه:** ادبیات اولیه نظریه‌پردازی جامعه‌صنعتی بر این فرض پر مناقشه استوار بود. این جدایی بنیان ذهنی واقعی سرمایه‌داری مدرن بوده است؛

۲- **جدایی تولید از مصرف:** تفکیک خانه از محل کار، جدایی خانوار از بنگاه اقتصادی، مهم‌ترین نماد این فرآیند توسعه‌ای بوده است؛

۳- **جدایی دین از سیاست:** اندیشه‌های سکولاریسم، دموکراسی و تا حدی بروکراسی فن‌سالار کنونی فرزند این فرآیند کلان بوده‌اند؛

۴- **جدایی علم از ارزش:** ایده‌های تخصص‌گرایی، حرفه‌گرایی، قضاوت علمی و بی‌طرفانه از این فرض تغذیه کرده‌اند.

۵- **جدایی طبیعت از فرهنگ:** بسیاری از دوگانگی‌های رفتاری، باورها و انضباط‌های مدنی غالب بر ادبیات توسعه به‌ویژه در حوزه زندگی شهرنشینی از این فرض سرچشمه گرفته‌اند.

به موازات چهار فرآیند کلان فوق، برخی فراگردهای کوچکتر چه در کنار یا در زیرمجموعه آن‌ها رشد داشته‌اند، مانند جدایی کار از فراغت، جدایی اقتصاد از فرهنگ، جدایی شهر از روستا و... این احکام، پایه‌های بدیهی توسعه هستند که الگوی مطالعه آن‌ها کاملاً جامعه‌شناختی و فرآیندی است نه روان‌شناختی. این احکام

در همه ابعاد خرد و نهادین زندگی مدرن، الگوی تفکیک و جدایی را سفارش و تجویز می‌کند و آن را بهترین مدل انتفاع و سودآوری می‌خوانند. لیبرالیسم نیز ریشه در همین جداسازی و تفرد دارد. این منطق در حوزه‌های گوناگون نام‌های متعدد به خود می‌گیرد برای مثال در سطح اجتماعی نام آزادی، در سطح سیاسی نام دموکراسی، در سطح اقتصادی نام خصوصی‌سازی و در سطح فرهنگی نام پلورالیسم به خود می‌گیرد. پس هر یک از این مفاهیم، جدایی از جمع و اصل نهفته است. بهتر است بگوییم توسعه نوعی انشعاب از اصل و تفرع از جمع است. توسعه با انشعاب‌سازی، ساحت‌های اجتماعی و مادی زندگی را وسعت داده است. در این وسعت، فاصله‌ها بسیار شده‌اند که البته این موضوع از منظری مردمی و فرهنگی، آسیب پرور است، یعنی منطق فاصله و جدایی، ممکن است که در ساحت‌های اقتصادی و سیاسی بهره‌وری را افزایش دهد، اما در حوزه‌های فرهنگی می‌تواند عکس عمل کند. چه بسا امروزه به دلیل قوت و شدت یافتن توسعه، جوانب بیمارگون توسعه در حوزه‌های گوناگون افزایش و برملا شده‌اند. یعنی توسعه با برهم زدن مبنای تفکیک سنتی در جامعه و ایجاد تفکیک‌های جدید سودانگار و لذت‌سالار، به منطق‌های غیرانسانی نزدیک شده است. این رخداد میان زندگان اعم از طبیعت و انسان‌ها جدایی انداخته است و مسابقه سرعت در استفاده تحصیلی از محیط و طبیعت برای جدایی بیشتر گردیده است. به‌طور خلاصه، منطق بزرگ و آهنین توسعه، فرارویی از بوم و ابعاد غیررسمی حیات انسانی و ایجاد انشعاب در آن بوده است.

بوم‌اندیشی در توسعه

در سال‌های اخیر ادبیات توسعه وارد یک تحول و حتی انقطاع شده است. کشورهای درحال توسعه، به این نتیجه رسیده‌اند که برای حرکت توسعه در چارچوب ادبیات توسعه بعد از جنگ جهانی دوم، با مشکلات زیادی روبرو خواهند بود. از سوی دیگر،

هنوز الگوی شناخته شده‌ای نیز که بتواند به صورتی کارآمد خواسته‌ها و برنامه‌های این کشورها را در مسیر توسعه به‌پیش ببرد، مورد وفاق نیست. این وضعیت در عالم توسعه، با عناوین «بحران عدم قطعیت» یا «افسانه توسعه»، «جامعه مخاطره‌آمیز» و تعبیری دیگری با این مضامین... توصیف می‌شود. در واقع، بسیاری از محققان و متخصصان کنونی، ناخرسندی‌ها و مشکلات انسان‌ها را با مدل‌ها، الگوها و نتایج استراتژی‌های توسعه مرتبط می‌بینند. به جرات می‌توان گفت ثمرات و پیامدهای ریسک آور توسعه عام غربی بوده است که ارزیابی‌های تشکیک آمیز از ثمرات موعود و معهود توسعه را افزایش داده است. اندیشه توسعه با مبانی عقلانی و جهانشمول اقتصادی‌اش اقناع اجتماعی و اخلاقی ایجاد نکرده است و باید به مبانی فرهنگی بیندیشد.

شیفتگان توسعه عام مدعی‌اند هویت، بوم، فرهنگ و اخلاق موضوعاتی تاریخی و زیباشناختی هستند و نمی‌توانند مبنای توسعه شوند. بوم اندیشی در توسعه، نوعی تقلیل منطق عام توسعه به خواسته‌های کوچک محلی و سپس افزایش درون‌تابی و ابهام در روند توسعه کشورهاست. برخلاف این تصور، بوم اندیشی در توسعه به معنای خارج ساختن مفهوم بزرگ توسعه از گیومه غربی آن و سهم‌سازی مجدد همه دنیا در الگوی آن است. از نظر اجتماعی، بومی شدن یعنی، عام‌سازی الگوی غیررسمی و منطق بومی توسعه و کوچک‌سازی مدل رسمی توسعه است. بومی شدن از نظر سیاسی یعنی تشخیص و یا حتی بازستاندن حق و سهمی است که ملل دنیا در گذشته در تمدن و توسعه بشر داشته‌اند.

توسعه امری انسانی و تابع انتخاب‌های انسانی و ترتیبات نهادی جامعه است. بوم اندیشی در توسعه به معنای بهینگی، ظرفیت‌یابی و مردم‌گرایی در توسعه است. بوم‌گرایی به معنای تقلیل و فرو‌کاهی منطق عام توسعه به خواسته‌های کوچک محلی نیست. چه‌بسا چنین امری نیز در دنیای امروزی ممکن نیست. بوم‌گرایی به معنای تحمیل هدفمندی و مقصد خواهی در فرآیند توسعه است؛ به معنای القای مسیر و ارائه ابزارهای کنترل توسعه بی‌مهار فنی است؛ لجامی است که مانع از گسیختگی و

تفرقه‌افکنی و جدایی‌آفرینی تکنولوژی می‌شود. بوم‌گرایی اندیشه‌ای است که امر ویژه و رسمی توسعه را تابع امر غیررسمی و عام آن یعنی مقتضیات فرهنگی، محیطی و اجتماعی می‌کند. درواقع از هرگونه فراروی توسعه و پیشرفت بر اهداف و نیازها و مطالبات مردمی جلوگیری می‌کند.

نکته مهم دیگر این‌که بوم‌گرایی به معنای سوار کردن مقتضیات کالبدی و محیطی بر ابعاد عام و جهان‌شمول فرهنگی نیست. بوم‌گرایی از قضا بین عامیت و تام‌گرایی فرهنگی و نسبی‌اندیشی محیطی، توازن ایجاد می‌کند. بوم‌گرایی به‌هیچ‌وجه با تمدن‌سازی در تضاد نیست. این مفهوم و ایده، به سطحی از ویژه‌بودگی می‌اندیشد که مقتضای حفظ و تعریف هویت جمعی و اجتماعی است و از عام‌گرایی مردم‌گریز و فرهنگ‌ستیز فاصله می‌گیرد. عرفان غربی دست‌به‌دست تکنیک به‌ظاهر فارغ از ارزش، نوعی عام‌گرایی فنی و ریاضی را غالب کرده است و علاقه بسیاری به حاکم کردن قانون بر ذهنیت‌ها و فرهنگ‌ها دارد. این عام‌گرایی عرفانی و تکنیکی گاهی بانام «معنویت» و «بشردوستی» و «حقوق بشر» وارد زندگی می‌شود و تلاش می‌کند، سبک زندگی انسان‌ها را مساوی و یکدست کند که البته در تضاد با بوم‌گرایی و هویت است. عرفان و تکنیک هر دو عام هستند و علاقه به خدمت به بشریت و انسانیت دارند، نه خدمت به انسان به‌عنوان عضوی از جامعه (شهروند، روستایی،...). این علاقه و جسارت بزرگ، رؤیاهای بزرگ بشر یعنی فتح کرات و خلق ماهواره و ابداع معنویت‌های خودخواسته و انتخابی را به ارمغان آورده است اما باسعادت، شادکامی و رضایت و تقاضاهای فرهنگی بشر موازنه نداشته است. دستاوردهای توسعه مبتنی بر عرفان-تکنیک، پیامدهای ناخواسته‌ای داشته است که باوجود خلق روش‌شناسی‌های بزرگ، در فهم برخی از ساده‌ترین ناملایمات زندگی مردمی مانده است.

با این گفتار، باید کلیشه شایع بر اذهان خود درباره مفهوم بوم و محله را دور بریزیم. بوم معادل رکود، قدیم و کوچکی واپس روی نیست. تا زمانی که تابع این

تصور باشیم نمی‌توانیم درباره مضار توسعه غیربومی صحبت کنیم. در بومی شدن، بزرگی، وسعت وحدت نهفته است نه کوچکی و جزئیت. در بومی شدن جای عام‌گرایی با ویژه‌گرایی عوض نمی‌شود، بلکه منطق تفکیک تغییر می‌کند. این منطق به یک الگوی طبیعی- فرهنگی و کمتر دستکاری شده نزدیک می‌شود. به گفته همکاران فاضلی (۱۳۸۶: ۹۲-۹۵) «بومی شدن ناظر به فرآیند طبیعی تعامل ارگانیک بین فرهنگ، زبان، تاریخ و تجربه یک جامعه با علم است. ازاین منظر علم نوعی فرهنگ یا امر فرهنگی است که لاجرم و خودبه‌خود با ویژگی‌ها و بستر جامعه انسانی در هر جا که باشد عجین می‌شود. ازاین‌رو، بومی شدن یک «فرآیند» است نه یک پروژه که معطوف به وجه تولید علم است نه وجوه کاربرستی یا اشاعه و آموزش آن».

امروزه کشورها فرآیند بومی‌سازی را به یک سیاست و راهبرد تبدیل کرده‌اند. این اقدام امری معقول و سازنده است که کانون فکری آن باید مجامع دانشگاهی باشد. عمق ادبیات نظری و معرفتی دانشگاهی جای خود را به بحث‌های سازمانی و ادبیات خشک بوروکراتیک بدهد. زیرا مشکل بومی‌شدن سیاست‌انگار این است که «مباحثه آزاد و انتقادی با آن دشوارتر می‌شود. گفتمان بومی‌سازی اگر بخواهد بارورتر گردد، باید بتواند نه تنها نوعی سیاست در درون آموزش عالی بلکه ایده‌ای در درون دانشگاه شود تا امکان بحث آزاد در آن افزایش یابد و در عین حال عده بیشتری از دانشگاهیان درگیر آن شوند» (فاضلی، ۱۳۸۶: ۹۶).

تنها نقطه تهدید بومی‌سازی یا توسعه بوم‌اندیش، ضعف رقابت آن با توسعه تکنولوژیک حاضر است. واقعیت این است که علم بومی با اقتضات جهانی حرکت نمی‌کند و ممکن است این امر نوعی رکود به حساب آید. در این رقابت، خطر حاشیه شدن در نظام جهانی و رویارویی با انبوه چالش‌ها و دشواری‌های جدید قطعی است. علم و دانش بومی سرعت کمی دارد ولی به اندیشه پایداری نزدیک‌تر است. به تعادل و فرهنگ نزدیک‌تر است. این دانش باوجود بودن در مظان و معرض تهدیدها، فرصت‌های انسانی جدیدی ایجاد می‌کند که علم عام راه را بر آن می‌بندد.

بومی‌اندیشی و توسعه در ایران

بیش از یک سده است که در کنار ادبیات قوی مدرنیته، گفتگویی حاشیه‌ای در مورد هویت بومی و ملی وجود داشته است که نتیجه حس تقابل میان خود و غرب بوده است. در همه این سال‌ها بحث اهمیت دادن به سنت‌های ملی و فرهنگی ایرانی در ادبیات علمی مطرح بوده است. این ادبیات، در هر دوره به شکل ویژه‌ای با تأکید بر یک عنصر ویژه هویت بومی رشد کرده است. «در تعریف بومی‌سازی، اغلب دوسویه ویژگی‌های منطقه‌ای (شرق، کشورهای مستعمره، جهان سوم) و دینی (کشورهای اسلامی) مورد توجه قرار گرفته است. پیش از انقلاب، ضرورت توجه بر وجه منطقه‌ای، در پیوند با مباحث مطرح در حوزه غیر غربی، کشورهای مستعمره، شمال و جنوب و تکیه بر ویژگی‌های ممتاز کشورهای جهان سوم که اغلب در چنبره استعمار وابستگی در غلتیده بودند، مورد توجه بود و به طرح مباحثی چون نقد «غرب‌زدگی» و «بازگشت به خویش» انجامید، وجه دینی بحث، در رابطه با مسائل ویژه کشورهای اسلامی، در عین حال که به صورت رسمی برای اولین بار در سال‌های ۷۰، در کنفرانس مکه مطرح گردید، اما پس از انقلاب، طنین جدی‌تری یافت و در صورت‌بندی «علوم اسلامی» یا «اسلامی کردن علوم» ارائه گردید و همچون اغلب مباحث فکری در ایران، به نحوی قربانی مجادلات سیاسی روز شد (شریعتی، ۱۳۸۶).

در دهه اخیر نیز (دهه ۱۳۸۰) مفهوم اسلامی‌سازی و بومی‌سازی با عنوان الگوی اسلامی - ایرانی بیان می‌شود. نکته قابل توجه در این سال‌ها این است که مهم‌ترین تقابل و درگیری با علم جدید - سال‌های پیش و بعد از انقلاب اسلامی - در حوزه علوم انسانی و اجتماعی بوده است. قاعداً فرض ما این بوده است که در حوزه علوم فنی و طبیعی، بومی‌شدن معنایی ندارد، روش‌شناسی این علوم خنثی و فارغ از ارزش است و لزوماً آسیبی فرهنگی و هویتی نمی‌آفریند. البته همین موضوع، محل پرسش و حتی آسیب است و کمتر بر آن توقف کرده‌ایم. این جدایی بینی میان علم فنی و

اجتماعی و معافیت دادن به حضور یکی و محدودیت دیگری، خطایی نظری است. در واقع این امر نوعی بازآفرینی همان طیف عرفان-تکنیک است که به طرز لطیف بر اندیشه ایرانی ما در امر توسعه نیز سایه افکنده است. طیف عرفان تکنیک، بختکی بر ادبیات و ذهنیت توسعه در ایران در طول سال‌ها است که یا به‌سوی یک سیاست سازمانی و بوروکراتیک دولتی به پیش رفته است یا به شکل یک ایدئولوژی مذهبی و پروژه سیاسی تدوین شده است.

شاید و البته حتماً منطق تفکیک و جدایی توسعه باعث شده است که ناگزیر تفکیک سخت و خشنی میان علم فنی و انسانی ایجاد کنیم و در میان محققان حتی علوم انسانی نیز بومی شدن را فقط در حوزه علوم انسانی جستجو کنیم. در نوشته‌های مربوط به بومی‌سازی، این تفکیک ناصواب مورد چند و چون و مناقشه قرار نگرفته است (باقری ۱۳۸۷؛ آزاد ارمکی و عبدالهیان ۱۳۸۰؛ فاضلی ۱۳۸۶؛ مومنی ۱۳۸۸) و علت بوم‌گزینی در لایه‌های پیامدی - و نه علتی - یعنی در خود علوم انسانی دیده شده است. نباید غافل باشیم که علم تفکیک خواه مدرن، امکان داوری عادلانه را نیز دشوار می‌کند. عادلانه نیست که در گردونه بازشناسی مشکل، همه مسئله را در حوزه علوم انسانی و اجتماعی دنبال کنیم و میدان فرصت را به پیشرفت چشم‌بسته علم فنی بدهیم. همین نوع غفلت باعث شده است که علم تفوق طلب فنی، تاریخ توسعه و مقتضیات آن را تعیین در کشور نماید.

با نگاهی عمیق و به دور از سطحی‌نگری می‌توان گفت که باوجود فرصت‌های فراوان رشد و خلاقیت فنی در ایران، اندیشه فنی در کشور نیز به همان اندازه اندیشه انسانی اجتماعی در تولید ایده‌های بومی ناتوان بوده است. شاید هم - و البته همین‌طور است - امیدی به توفیق مفاهیم بومی مؤید اسلامی و ایرانیت کشور نداشته است. به جرات می‌توان گفت در مسابقه بومی‌گرایی حتی اندیشه اجتماعی سربلندتر و متقدم‌تر است. جالب و عجیب است که برای بومی‌گرایی اجتماعی و فرهنگی، تقاضا و دعاوی محققان فنی بیشتر و پرتعدادتر است. غلبه اندیشه طبیعی و فنی بر مناصب و

مدیریت‌های فرهنگی و اجتماعی، خود یکی از نشانه‌ها و علائم تناقض‌های بومی‌گرایی پیشرفت در کشور است. نمی‌توان روش‌های عام و جهانشمول را نقطه عزیمت تدوین استراتژی توسعه قرار داد و منتظر نتیجه بومی و ملی ماند. علوم فنی ناظر به روش، تجهیزات و صورت‌های مادی توسعه هستند و علوم انسانی و اجتماعی معطوف به مسئله، هدف و محتوای پیشرفت هستند. در الگوی پیشرفت ایرانی نیز اصل، مسئله و محتوا است که از نظر ما محتوا همان هویت است. این عنصر مقدمه و بنیان‌الگوی ایرانی پیشرفت است. اما از منظر علوم تاریخ‌گریز، هویت‌گریز فنی بنیانی جز تکنولوژی و نهایتاً جدایی و تفکیک برای توسعه نیست.

تاریخ دیوانسالاری و سازمانی ما علاقه داشته است در طیف علم و عمل ایرانی بیشتر دو سر طیف یکی عرفان‌گرایی (با تعریف ویژه خود و عمدتاً توسعه‌گریز) و دیگری فن‌سالاری (توسعه‌گرایی) را انتخاب وزین نماید. این انتخاب‌ها باعث نوعی قطبی شدن دیدگاه‌ها در گزینش و پیمایش مسیر پیشرفت و ترقی بوده است. به عبارت دیگر در ایران، در حیات معنوی خود، توسعه را مسئله پنداشته‌ایم تا راه‌حل. بنابراین فرض ناسازگاری خود با توسعه غرب مدار را بزرگ کرده‌ایم. در حیات مادی نیز با فرض مطلوبیت تکنیک و خنثی بودگی آن از ارزش، به استقبال آن رفته‌ایم. در رویکردهای علمی، عمدتاً به شاخص‌های صوری و منفرد اعم از مبانی، عوامل و کارگزاران توجه کرده‌ایم، نه فرآیندهای کلان جامعه‌شناختی آن. حال آن که این فرآیند، - به شکلی که در صفحات پیش گفتیم - بنیان توسعه هستند. نکته مهم‌تر این است که در نتیجه این رویارویی‌ها، در پذیرش و همسویی با توسعه و ابعاد آن نیز، پیوسته گرفتار اندیشه غالب توسعه غربی یعنی نوعی قطب‌عرفان - تکنیک شده‌ایم که در آن بوم‌گرایی مطرود بوده است. این قطب در همبستگی با سیاست، به سرعت جای نظریه و بینش توسعه‌نشسته و علم اجتماعی را از صحنه خارج کرده است. هر دو رویکرد، در مورد تاریخ و هویت خاطرات جمعی، حافظه کوتاه‌مدت دارند، علاقه‌ای به جمع ندارند و در دعوی با نظریه‌پردازی غربی، تسهیلگر سرمایه‌داری مدرن بوده‌اند.

برای طراحی الگوی توسعه خودجوش و بومی، باید بر مفاهیم حساس و مسائل جامعه‌شناختی هویتی خود متمرکز شویم و توسعه و پیشرفت را از ابتدا با تحول در روابط اجتماعی و مدنی تعریف کنیم. پیشرفت نوعی افزایش ظرفیت مفاهیم و گفتگوی سازنده در راستای بسط زندگی انسانی، اخلاقی و مدنی است. در این مسیر، رفتار عجولانه و فن‌گرایانه بر شمار مانع‌های تحقق اهداف می‌افزاید. در واقع تعجیل، شتاب‌زدگی و حتی کم‌حوصلگی در حل مشکلات هویتی بوده است که ما را گرفتار دوگانگی عرفان-تکنیک کرده است. این تعجیل، آفت رشد و شکل‌گیری نظریه‌پردازی در ایران است. در واقع فن‌زدگی نتیجه خستگی سریع ما از بحث‌های هویتی و اجتماعی پیشرفت است. عرفان نتیجه کم‌حوصلگی ما در تدقیق، سخت‌کوشی و تلاش‌های سازندگی است. بنابراین جا دارد که دلیل مجمل اما مهم حرکت در قطب عرفان-تکنیک را در کم‌حوصلگی، تعجیل و حس ناامنی شرایط پیرامون جستجو کنیم. از آنجاکه در بحث‌های عمیق معرفتی و هویتی به دنبال رسیدن سریع به یک نتیجه هستیم، به سرعت نیز احساس ناامیدی می‌کنیم.

برای فهم و تبیین توسعه بوم‌اندیش در کشور به پرداخت‌های علمی و معرفتی مستمر، پویا و راهگشا نیاز داریم که از حوصله سازمان‌های بوروکراتیک و تکنیک‌های پوزیتیویستی دانشگاهی خارج است. پرداخت سازمانی، تکنیک‌زدگی و فقدان سعه‌صدر نظری، آفات اصلی این نوع آمایش بومی، به عنوان نقطه شروع الگوی پیشرفت بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

راهکار و منطق بوم‌اندیشی

از ابتدای مقاله تأکید شده است که فهم توسعه اساساً با پویاها و بافت‌ها ممکن است نه با طرح مفاهیم، عوامل و کارگزاران. در ایران تمرکز ادبیات توسعه بیشتر بر عوامل و مفاهیم بوده است. دلیل آن نیز توسل بسیار به روش تاریخی تطبیقی بوده است که در

آن بافت‌ها به تعداد اندکی از عوامل تعیین‌گر تقلیل یافته‌اند و مبنای مقایسه نیز کشور پیشرو - معمولاً غربی - بوده است. توسعه امری تاریخی و تجربه‌ای است که فهم آن وابسته به فهم بافت‌ها و فرآیندهاست.

ما در مسیر پیشرفت خوداتکا و مستقل خود، پیوسته مشغول نوعی از اندیشه‌ها و برنامه‌های کم ارتباط با بافت اصلی جامعه بوده‌ایم و بوم‌گرایی در آن جایگاه روشنی نداشته است. پافشاری بر مهندسی و تکنیکی کردن توسعه، ناقض بومی‌گرایی و پویایی آن شده است و آن را از عرصه نظریه‌پردازی اجتماعی و سیاسی در کشور دور کرده است. تصور رایج خنثی‌بودگی فن و تکنیک در جریان زندگی، فرصت بزرگی برای غلبه اندیشه فنی بر اندیشه اجتماعی بومی در کشور فراهم کرده است. همراه با آن نشانه‌روی انگشت‌کم‌کاری و مشکلات و مسائل اجتماعی به‌سوی علوم انسانی و اجتماعی میدانی مهیا کرده است که بدون قضاوت و ارزش‌نگری ویژه نسبت به علوم فنی و طبیعی، به اعجازهای عام آن نظر کنیم و بومی‌گرایی را در محاق بنهیم.

باید از دانش، معرفت و توسعه‌ای سخن بگوییم که بوم‌اندیشی در آن محور باشد. بی‌گمان مفهوم بوم‌اندیشی بویژه در سطح عمل ابهامات زیادی دارد اما با تدقیق در آن و بیان شاخص‌های معرفت، می‌توان از بار ابهامات کاست. وقتی بحث راهبرد و عمل نیز می‌شود این وظیفه مضاعف می‌شود.

بومی‌اندیشی نوعی تغییر روشن در منطق، هدف، مفهوم‌پردازی و زبان توسعه را می‌طلبد. مهم‌تر از هر چیز، بوم‌اندیشی منطق تفکیک و تجمیع توسعه را تغییر می‌دهد و الگوی جدیدی برای تفکیک پیشنهاد می‌کند در عین حال وحدت مردمی را هدف توسعه می‌پندارد. در توسعه بوم‌اندیش، تعامل صریح و عمیقی میان کار و سرمایه، طبیعت و فرهنگ، علم و ارزش، دین و سیاست برقرار می‌شود. در عین حال تفکیک‌های جدید وابسته به آرمان‌ها و باورهای فرهنگی ایجاد می‌شود. در توسعه بوم‌اندیش، لزوماً اقتصاد هدف و نافع از تفکیک نیست. فرهنگ محور تفکیک و تجمیع

قرار می‌گیرد. در واقع زمانی که به تغییر در تفکیک‌ها و جدایی‌های توسعه‌ساز بیندیشم، وارد معادله بومی‌شدن خواهیم شد. معادله جدید دیگر معادله کوچکی در برابر معادله بزرگ توسعه نیست، بلکه الگوی عامی در برابر الگوی عام دیگری پا به عرصه می‌گذارد.

از نظر هدف، بوم‌اندیشی نوعی تعادل و پایداری با اقتناع وحدت مردمی را جستجو می‌کند. با الگوی جدید، هرگونه سرعت و شتاب بی‌مقصد و فراتر از انسان، از توسعه گرفته می‌شود.

از نظر مفهومی و زبانی نیز، تغییرات بیانی ضروری هستند. زبان- و در اینجا بومی- کانون هر فرهنگ است و باید در توصیف و ترسیم سیمای توسعه نقش اساسی داشته باشد. باید واژه‌سازی و عبارت‌پردازی توسعه با روح، حافظه جمعی، ادبیات و احساسات مردمی تناسب روشن داشته باشد. اصطلاحات و مقولات توسعه باید از ادبیات فرهنگی مردمی تراوش یابد. بهتر است در این زمینه با مصادیقی روشن‌تر سخن بگوییم.

معمولاً گفته می‌شود که توسعه دوجه مادی و معنوی دارد. این دسته‌بندی دوگانه و کلان مانع از پردازش دقیق ابعاد توسعه می‌شود. همین دسته‌بندی کلان راه را بر قطب عرفان تکنیک فراهم‌تر می‌کند و دقت در فهم موضوع را کاهش می‌دهد. وقتی نیز که می‌خواهیم از این دو گرایی فراتر رویم در دایره مدل «آجیل» پارسنز- ابعاد چهارگانه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی- وارد می‌شویم که منطقاً علمی‌تر و بسیط‌تر است و ما را از دسته‌بندی جدید بی‌نیاز می‌کند. جالب است که هردوی این دسته‌بندی‌ها از ادبیات و ذائقه علمی و معرفتی ایرانیان دور هستند. بهتر است به‌نوعی مقوله‌بندی روی آوریم و نزدیک شویم که در فرهنگ و ادبیات ایرانی، فراوانی و حضور بیشتر داشته است.

یک نوع دسته‌بندی قابل تأمل و البته متفاوت از دسته‌بندی‌های فوق این است برای توسعه دو سطح متقاطع عمودی و افقی معین کرد. در سطح عمودی می‌توان مراتب وجودی و نظری و در سطح افقی ابعاد انضمامی و روش‌شناختی توسعه را مشخص کرد. مراتب وجودی توسعه را می‌توان در سه بعد جسم (کالبد)، نفس (وجه و ساحت) و روح (وجدان و هدف) آن متجلی دانست:

الف - جسم توسعه، ماهیتی مکانی - زمانی و نهایتاً کالبدی دارد و تجربه‌ای است از هم‌زیستی انسان‌ها در کالبدی طبیعی و اجتماعی با مجموعه‌ای از دست‌ساخته و فراورده‌ها و فناوری‌ها است.

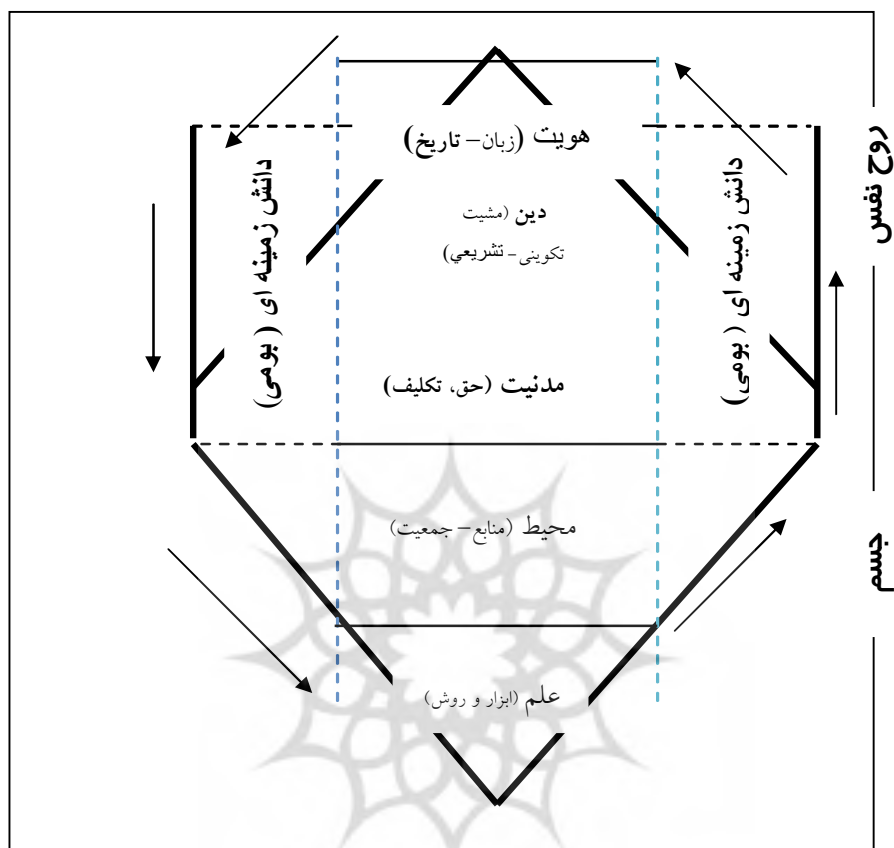
ب - نفس توسعه، ابعاد مدنی، سیاسی، زیباشناختی، حرفه‌ای آن را نشان می‌دهد. امروزه قوت جهان مدرن در این بعد توسعه، غروری برای انسان آفریده است که توسعه در اوج کمال خود است و همگی نیز زائیده سرمایه‌داری است.

ج - روح توسعه، همان آرمان‌ها و تمثیل‌هاست که از فهم روح، تاریخ، ماوراء، فلسفه حیات و سنت‌های الهی حاصل می‌شود. این روح، محصول تقاطع معنویت‌های آرمانی، انتظارات آسمانی و تجلیات آن‌ها در نفس و جسم توسعه است. این روح از جسم و نفس جدا می‌شود، سیر تجربیدی و آفاقی پیدا می‌کند و نهایتاً با حلول مجدد در جسم و نفس، در ابعاد جمعی و فردی توسعه حاضر می‌شود و حافظه جمعی، وجدان عمومی و هویت تاریخی جامعه را می‌سازد. ساخت هویت و روح جمعی با برساخت دیگری معنا دارد، بنابراین روح توسعه بافهم موجودات بیرونی اعم از ماوراء یا جهان پیرامون، خودسازی و دگرسازی می‌کند و نهایتاً وحدت می‌آفریند. اوج توسعه در وحدت و کثرتی است که از پیوند متوازن این سه عرصه جسم، نفس و روح به وجود

می‌آید. روح توسعه، جوانب تجریدی و آفاقی توسعه را با ابعاد انفسی و کالبدی آن ترکیب می‌کند.

توسعه بوم اندیش، برای هر سه مرتبه وجودی، ارزشی مستقل و اراده‌ای مؤثر قائل است و از جسم محوری و نهایتاً نفس‌پروری مندرج در توسعه عام غربی فراتر رفته و به وحدتی میان هر سه بعد می‌اندیشد. در واقع با روح دادن به توسعه، مسیرهای تمثیل، تجسم و تخیل آن را گسترده‌تر و البته انسانی‌تر می‌کند. مطالعه روح توسعه، در حوزه علمی فرارشته‌ای و فرا تخصصی است. علمی است که حکمت نیکی و بدی‌ها را در الگویی کلان مطالعه می‌کند.

برای تشریح ابعاد انضمامی توسعه نیز می‌توان به مقولاتی مرادف و همسوی با ابعاد تجریدی آن اشاره کرد. قاعدتاً این ابعاد از دسته‌بندی مرسوم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توسعه دور نخواهند بود، اما منظری جدید در بیان ساحت‌های زندگی جمعی دارد. با این تصور، می‌توان بر ابعاد معرفتی، (دین، علم و دانش زمینه‌ای)، محیطی (فضا- منبع- جمعیت)، مدنی (حقوق - عدالت - مشارکت) و هویتی (سرزمین، تاریخ، زبان) توسعه به‌عنوان مؤلفه‌های اساسی تأکید کرد. این ابعاد به شکلی درهم تنیده با ساحت‌های وجودی توسعه تلاقی پیدا می‌کنند. یعنی بعد معرفتی که مقوم و بنیان اندیشه توسعه و پیشرفت است در سه ساحت کالبدی، مدنی و روحی توسعه حضور دارد (نمودار ۱)



برای زمینه‌سازی توسعه بوم‌اندیش باید آمیختگی بنیادین در حوزه‌های افقی بالا انجام داد. یعنی به‌نوعی آمیختگی معرفتی، محیطی، مدنی و هویتی نیاز است که ساحت‌های مرتبه‌مند وجودی و انضمامی توسعه را بپوشانند.^۱

الف- آمیختگی معرفتی: مهم‌ترین بعد آمیختگی توسعه بوم‌اندیش، بحث معرفت و دانش توسعه است که تعیین‌کننده، منطق، هدف و زبان توسعه است. معرفت در سه

۱- در این مقاله به اقتضای عنوان و اهداف، بر بعد معرفتی بیشتر تأکید می‌شود و اجزا و عناصر آن بیشتر تشریح می‌شوند.

ساحت دینی، علمی و بومی، پایه توسعه بوم اندیش است. برای هر نوع برنامه‌ریزی بومی باید ظرفیت‌های سه‌گانه فوق را تشخیص داد. به‌طور مسلم اگر بخواهیم هر سه بعد معرفتی را در یک تعبیر بکار ببریم می‌توانیم از دانش زمینه‌ای سخن بگوییم. منظور دانش و علمی است که در فرهنگ شکل گرفته است، قائم به آن است و هرروزه در اثر نیاز فرهنگی یک جامعه بازتولید می‌شود. این دانش خارج از خاستگاه فرهنگی خود از تکامل بازمی‌ماند. دانش عام توسعه امروزی، قائم به فرهنگ اروپایی-آمریکایی است. اما جای تعجب است که این دانش چرا در فرهنگ‌های دیگر نیز از فعالیت بازنمی‌ایستد. یا این دانش با زمینه‌های همه فرهنگ‌ها همسوست، یا این‌که کشورهای غیر غربی دانشی رقیب برای تخلیه دانش وارداتی ندارند. یا این‌که در مناسبات قدرت چاره‌ای جز رو کردن به دانش تحمیلی ندارند.

دانش زمینه‌ای دانشی «کل‌نگر» و «تبادل‌گرا» و «حکمت‌گرا» است. این دانش باتجربه، عمل و مشارکت حواس پنج‌گانه از یک‌سو روح تعالی خواه فرهنگی با استمداد از نیروهای ماورایی از سوی دیگر آمیخته می‌شود. این دانش علاقه زیادی خواهد داشت که از یک‌جانبه‌نگری و تخصص محوری به‌سوی وحدت معلومات و مشیت تکوینی به‌پیش رود.

دانش زمینه‌ای علمی فراتر از عمل و فهم فرهنگی جامعه نیست. علمش همان عمل اوست. فاصله میان این دو بعد را که علم تخصصی و حتی فانتزی را تولید می‌کند، به سختی می‌پذیرد. برخلاف علم تخصصی که توده و تماشاگر می‌پروراند، علم زمینه‌ای همه را در زندگی بازیگر می‌کند.

این دانش، تعادل محور است. هدف آن سازش و عادت چندجانبه میان ابعاد گوناگون است. قابلیت دسترسی آن آسان است، این دانش زمینه‌گراست و کاملاً وابسته به بافت‌ها و سنت‌های واقعی زندگی است. کاملاً وابسته به اعتقاد، زبان، هویت و روح حاکم بر جامعه است از این‌رو بخشی از کارایی‌اش را خارج از زمینه فرهنگی خود از

موانع معرفتی بوم‌اندیشی توسعه در ایران ۱۰۱

دست می‌دهد، اما می‌تواند مبنای خوبی برای تدوین فرضیات علمی در رشته‌های گوناگون باشد.

دانش زمینه‌ای باریشه‌های دینی و اساطیری و سنتی متصل و سازگار است. در دانش زمینه‌ای، سنت‌ها نقش منفی در توسعه ندارند بلکه انرژی و مسیرهای توسعه به حساب می‌آیند.

ب- آمایش محیطی: ظرفیت‌های محیطی در سه حوزه محیط، منبع و جمعیت باید شناسایی شوند و تناسب پویا میان آن‌ها مشخص و برقرار گردد. با توجه به این‌که کشور ما در موقعیت‌های جغرافیایی متفاوتی قرار دارد، باید در توسعه بومی به ظرفیت و توانمندی‌های این مناطق توجه نمود.

ج- آمایش مدنی: شناخت حقوق، فهم‌های از عدالت و بسیج مشارکت مردمی، مهم‌ترین اقدام در آمایش مدنی هستند.

د- آمایش هویتی: هویت مفهومی وابسته و همراه در جسم، نفس و روح هر ملت است. هویت بر پایه تاریخ، زبان، سرزمین و آرمان‌ها شکل می‌گیرد. شناسایی اقوام گروه‌ها و تاریخ، ظرفیت‌های زبانی و قومیتی برای توسعه بسیار با اهمیت هستند. توسعه بدون هویت کور است. هویت سهم مهمی در روح سازی برای توسعه دارد. امید است که در مقال و مجال دیگری ابعاد متعدد موضوع، به‌ویژه مؤلفه‌های بالا مورد تشریح بیشتر قرار گیرند و موضوع توسعه بوم‌اندیشی از مجموعه بحث‌های کلی و مبهم، به شاخص‌ها روشن و قابل نقد و تنقیح تبدیل شوند.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی؛ عبدالهیان، حمید. (۱۳۸۰)، «جامعه‌شناسی در کانادا مسئله شناسی

بومی و شکل‌گیری بومی‌گرایی در علوم انسانی کانادایی»، *مجله دانشکده ادبیات*

و علوم انسانی دانشگاه تهران.

- باقری، شهلا. (۱۳۸۷)، «علوم انسانی - اجتماعی از بحران تا بومی‌سازی: انتقادات و راهکارها»، *فصلنامه حوزه و دانشگاه، روش‌شناسی علوم انسانی*، سال ۱۴، شماره ۵۴.
- سریع القلم، محمود. (۱۳۷۶)، *عقل و توسعه‌یافتگی (مبانی ثابت پارادایم توسعه)*. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- شریعتی، سارا. (۱۳۸۶)، «یک جامعه‌شناسی برای یک جهان؟ یک مسئله‌شناسی دوگانه»، *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، دوره سوم، شماره ۱.
- غنی‌نژاد، موسی. (۱۳۸۷)، *توسعه و تجددطلبی در ایران معاصر*، تهران، نشر.
- عنبری، موسی. (۱۳۹۱)، «مواضع و رخنه‌های تهدید در تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»، *فصلنامه الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت*، بسیج اساتید، شماره اول.
- عنبری، موسی. (۱۳۹۰)، *جامعه‌شناسی توسعه: از اقتصاد تا فرهنگ*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- فاضلی، نعمت‌اله. (۱۳۸۸)، «گفتمان مسئله بومی/مسئله بومی‌سازی علوم اجتماعی از رویکرد مطالعات فرهنگی»، *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، ویژه‌نامه علم بومی - علم جهانی، دوره سوم، شماره ۱.
- مومنی، فرشاد. (۱۳۸۷)، «ایران و چالش‌های مواجهه با علم بومی و علم جهانی»، *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، دوره سوم، شماره ۱.